

امرای نظامی مغول و بحران جانشینی در دوره ایلخانان

جعفر نوری؛* سجاد کرمی**

چکیده

مسئله‌ی جانشینی در عصر ایلخانان، تحت تأثیر اقتدار و نفوذ حداکثری امرا و اشرافیت نظامی مغولی، به بحرانی سیاسی- اجتماعی مبدل شد. تأمل در سیر تأثیرگذاری امرای مغولی در مسئله‌ی جانشینی و روند تبدیل آن به یک بحران سیاسی- اجتماعی، نشان می‌دهد که نقش آفرینی فزاینده‌ی امرای نظامی مغولی در مسئله‌ی جانشینی، برآیندی از واقعیت‌های سیاسی- اجتماعی و اقتصادی- نظامی این دوره است. بر این اساس، هر چه فاصله‌ی ما از دوره تأسیس ایلخانان به دوره‌ی مسلمانی آنان بیشتر می‌شود، نقش امیران و اشراف مغولی در مسئله‌ی جانشینی کمرنگ‌تر و در عوض به نقش دیوانسالاری ایرانی در بحران جانشینی افزوده می‌شود. از همین رو پژوهش حاضر تلاش دارد تا به این پرسش پاسخ دهد که امرای نظامی مغول چه نقشی در بحران جانشینی دوره ایلخانان داشته‌اند و الگو و مؤلفه‌های مختلف دخیل در شکل‌گیری و تداوم این مسئله کدام است؟ فرضیه‌ی این پژوهش آن است امرای نظامی از تأسیس حکومت ایلخانی تا روی کار آمدن غازان نقش مهم و بی‌بدیلی در مسئله‌ی جانشینی داشتند؛ اما با روی کار آمدن غازان، مسلمان شدن ایلخانان و قدرت گرفتن دیوانسالاران ایرانی از نقش امرای نظامی در مسئله‌ی جانشینی کاسته شد. نتایج این بررسی همچنین نشان می‌دهد که تأثیر امیران مغولی در تبدیل کردن مسئله‌ی جانشینی به یک بحران، به بسترها و عوامل پیچیده و چندگانه وابسته بود و با تحول در نوع سیاست و حکومت مغولان در ایران، الگوی دخالت امیران نظامی در مسئله‌ی جانشینی هم متحول شد.

واژه‌های کلیدی: ایلخانان، مسئله جانشینی، امرای نظامی، دیوانسالاران ایرانی، مغول.

* نویسنده مسئول: استادیار گروه ایران‌شناسی دانشگاه میبد. meybod.ac.ir@ j.nouri

** دانش آموخته کارشناسی ارشد تاریخ ایران اسلامی. karami2@yahoo.com

مقدمه

ماهیت مسئله‌ی سیاست و حکومت در تاریخ ایران پیشامغولی، مسئله‌ی جانشینی را به چالشی سیاسی تبدیل می‌کرد که تنها در معدودی از موارد نادر، انتقال قدرت با کمترین هزینه و نسبتاً به صورت مسالمت‌آمیز صورت می‌گرفت. این پدیده‌ی سیاسی در ایران پیشامغولی، نیروهای متعدد و متکثری را در فرآیند انتقال قدرت و تلاش برای حل مسئله‌ی انتخاب جانشین درگیر می‌ساخت. نهاد مقتدر وزارت، اطرافیان سلطان و پادشاه و ظرفیت‌های بالقوه‌ی آن‌ها، وجود سنت‌های ایلی مبتنی بر تقسیم قدرت و اجتناب از تمرکزگرایی (حداقل در برخی دوره‌های اقتدار ترکان غزنوی، سلجوقی و خوارزمشاهی)، امرای نظامی و برخی جریان‌های شکل گرفته حول محور برخی مدعیان سلطنت، مجموعه‌ای از تحرکات را سامان می‌دادند و مسئله‌ی گزینش جانشین را به بحرانی بعضاً همراه با خشونت فراوان تبدیل و خود، به دوره‌هایی از جنگ داخلی وارد می‌شدند. فارغ از نتایج مصیبت‌بار این تحرکات سیاسی، وجود این جریان‌های متکثر در بستر تحولات سیاسی با محوریت انتخاب جانشین، برآیندی از یک واقعیت مهم دیگر نیز بود و آن اینکه هیچ کدام از نهادهای نامبرده امکان به حاشیه راندن دیگر جریان‌ها و محوریت بخشیدن به خود در مسئله‌ی انتخاب جانشین نداشت و این مسئله در نهایت با ائتلاف یا اتحادهایی درون گروهی میان برخی از این نهادها حل و فصل می‌شد.

با گذار اجتماعی - سیاسی از این دوره و ورود به دوران جدیدی که با نقش آفرینی عنصر مغولی و تثبیت موقعیت آن‌ها در ذیل حکومت ایلخانان همراه شد، مسئله‌ی جانشینی همچنان یک بحران باقی ماند اما این بار بدون حضور جریان‌های متکثر گرد کانون قدرت. در این دوره، موازنه‌ی قدرت در مسئله‌ی جانشینی، به صورتی غیرقابل انعطاف، به سود نیروهای نظامی و در رأس آن‌ها امرا و اشراف مقتدر مغولی به هم خورد. تأثیرگذاری این نهاد نظامی بر مسئله‌ی جانشینی از چند مؤلفه تأثیر می‌پذیرفت: ماهیت نظامی حکومت مغولان، تصورات و ذهنیت‌های آن‌ها درباره‌ی قدرت سیاسی، تکیه بر سنت‌های ایلی پیشینی در بحث جانشینی با تکیه بر توارث و نهاد قوریلتای، تلقی ارزش گونه از کنشگری نظامی، کارکردهای عملی نهاد امارت در تثبیت و تمرکز قدرت و در نهایت پیچیدگی موقعیت آن‌ها در ایران. این مؤلفه‌ها عجزاً و در صدر تأسیس حکومت ایلخانی تا دهه‌های بعد به مرکزیت نقش امرای نظامی در مسئله‌ی جانشینی کمک کرد و دو نتیجه‌ی مهم را به دنبال آورد. نخست تأکید بر این واقعیت که اقتدار و مشروعیت نهاد ایلخانی بدون پشتیبانی امرا و اشراف نظامی قابل تصور

نمود و دوم تبدیل شدن نهاد امارت به تنها کنشگر بی‌رقیب در ایجاد بحران جانشینی و نیز حل و فصل سریع آن. بر این اساس و با توجه به دو دوره‌ی متمایز حکومت ایلخانان مغول در ایران، در بررسی و تحلیل نقش امرای نظامی در مسئله‌ی جانشینی نیز دو دوره از هم قابل تفکیک است. دوره‌ی نخست از روی کار آمدن هلاکو تا برکناری بایدهو دور دوم از روی کار آمدن غازان تا انتهای حاکمیت ایلخانان. بالطبع، دو الگوی حاکم بر رفتار امرای نظامی در مسئله‌ی جانشینی نیز از پی این دو دوره قابل طرح است. دوره‌ی نخست با غلبه‌ی نفوذ امرای نظامی و تبدیل شدن مسئله‌ی جانشینی به یک بحران و دوره‌ی دوم تحت تأثیر مؤلفه‌های پیچیده‌ی سیاسی - فرهنگی، کاستن از هزینه‌های انتقال قدرت و به حاشیه راندن اقتدار امرای مغولی در گذارهای سیاسی است.

پژوهش پیش رو درصدد است عملکرد امرای نظامی در بحث جانشینی را از منابع دوره ایلخانی بررسی کرده و به سؤالات ذیل پاسخ دهد:

۱. امرای نظامی مغولی چرا و چگونه در مسئله‌ی جانشینی نقش آفرینی کردند؟
۲. تکاپوهای تأثیرگذار امرای مغولی در بحث جانشینی تحت تأثیر کدام بسترهای سیاسی، اجتماعی و حتی اقتصادی قرار داشت؟
۳. در نهایت آنکه الگوی اصلی و آشنای تأثیر نظامیان در گذار قدرت در نیمه دوم حکومت ایلخانی چگونه تغییر شکل یافت و به الگوی دیگری با کم‌رنگ شدن نقش امرای نظامی مبدل شد؟

این پژوهش از نوع پژوهش‌های تاریخی است که با رویکرد تحلیلی و توصیفی سامان یافته و برای گردآوری اطلاعات از شیوه کتابخانه‌ای و اسنادی استفاده شده است. به لحاظ پیشینه پژوهش بایستی خاطر نشان کرد، درباره‌ی اهمیت نقش و جایگاه نظامیان، امرا و اشراف مغولی پژوهش‌های نسبتاً قابل توجهی انجام شده است. این پژوهش‌ها یا تلاشی است در جهت شناساندن نقش و جایگاه برخی قبایل مغولی و فرماندهان آن‌ها در بسط امپراتوری مغول، (عباسی، ۱۳۷۹) یا تمرکزی است بر نقش امرا در اسلام‌گرایی مغولان (عباسی، ۱۳۸۲)، یا تأثیرگذاری امرا بر فرایندهای مهمی همچون شورا و قوریلته‌ی (میلانی، ۱۳۸۶) یا تأثیرگذاری این امرا و اشرافیت نظامی بر مناسبات سیاسی - اقتصادی دوره‌ی ایلخانان (رضوی، ۱۳۹۶)، یا پژوهش‌هایی است متمرکز بر یکی از امرای مغولی و نقش وی در تحولات این دوره (روستا، ۱۳۸۶؛ علیمحمدی، ۱۳۸۹) و یا حتی پیوند ایلخانان با دربار مرکزی در چین در مسئله‌ی جانشینی (حسن‌پور و بوشاسب، ۱۳۹۶). بر این اساس در این

پژوهش تلاش می‌شود تا مسئله‌ی بحران جانشینی و نقش امرای نظامی مغولی در ایجاد، تشدید و یا حل و فصل آن و عوامل مؤثر در فراز و فرود نقش نظامیان در این مسئله در دوره‌ی ایلخانان مورد واکاوی قرار گیرد.

موقعیت تأسیسی ایلخانان، ماهیت قدرت و مسئله‌ی جانشینی

تأمل در فرایند رویدادها، در بازه‌ی زمانی تأسیس حکومت ایلخانان، خصلت نوسانی بودن فرایندها و سیلانی بودن وضعیت آن‌ها در ایران را نمایان می‌سازد. موقعیتی که رهبران نخستین و تصمیم‌گیرندگان کلان مغولی نسبت به پایدار بودن یا عدم پایداری‌شان در ایران در آن به سر می‌بردند، نوعی تشویش و احياناً بی‌برنامه‌گی را به همراه می‌آورد. آنچه برای ما مشخص است اینکه وضعیت آن‌ها در لحظه‌ی تأسیس حکومت ایلخانی از بستری پیچیده و درهم‌تنیده تأثیر می‌پذیرفت که هم‌ریشه در واقعیت‌های سیاسی - اجتماعی ایران داشت و هم از سازوکار سیاست و قدرت نزد مغولان سرچشمه می‌گرفت (الهیاری، ۱۳۹۳: ۱۵-۸؛ رضوی، ۱۳۸۸: ۳۷-۳۲). بنابراین در فهم بهتر این فرآیندها، توجه به چند فاکتور مهم الزام‌آور است.

موقعیت جدید مغولان در ایران در بدو تأسیس حکومت ایلخانان، نسبت آن‌ها با دربار مرکزی مغولان در چین، موقعیت وابستگی نیروهای اعزامی به ایران به دربار مرکزی، وابسته بودن هرگونه تصمیم کلان توسط نیروهای مغولی حاضر در ایران به نظر و تصمیم دربار مرکزی، وجود واقعیتی پراهمیت به اسم قوریلتای و نقش آن در حل و فصل منازعات درونی قدرت و همچنین تصمیم‌سازی‌ها حول محور سرزمین‌های فتح شده، موقعیت ایران در نسبت با اولوس‌های دیگر چنگیزی، نقش پررنگ فرماندهان و امرای مقتدر مغولی در تثبیت جایگاهشان در ایران و تداوم فتوحات به‌جانب غرب، غلبه‌ی عاجل نظامی‌گری بر گذار فرایندی این دوره و مؤلفه‌هایی از این دست. (نک: جوینی، ۱۳۷۰، ج ۳: ۹۶ و ۹۷ و همدانی، ۱۳۷۳، ج ۲: ۹۶۵ و ۱۰۶۴؛ ابن الفوطی، ۱۳۵۷: ۳۳۱؛ میلانی، ۱۳۸۸: ۱۷۵-۱۷۰؛ الهیاری، ۱۳۹۳: ۱۵-۸). این مجموعه از عوامل، ذهنیت و نگرش مغولان را حول محور مسئله‌ی استراتژیک متمرکز ساخت که ما می‌توانیم آن را «مسئله‌ی ایران» در بدو تأسیس حکومت ایلخانی بنامیم.

در واقع، «مسئله‌ی ایران» برای سردمداران نخست مغولی با مرکزیت هلاکوخان، مسئله‌ی چندگانه و پیچیده به شمار می‌آمد که چگونگی حل و فصل آن بر کلیت وضعیت موجود

ایران و مغولان تأثیر مستقیم می‌گذاشت (نک: همدانی، ۱۳۷۳، ج ۲: ۱۰۲۷ و ۱۰۲۸؛ بیانی، ۱۳۷۱، ج ۲: ۳۶۵ و ۳۶۶؛ الهیاری، ۱۳۹۳: ۱۵-۱۳؛ خواندمیر، ۱۳۵۳، ج ۱۹: ۳-۱۱۱؛ رضوی، ۱۳۸۸: ۴۶-۵۱). تثبیت جایگاه هلاکو اما پرده از واقعیت پراهمیت دیگری نیز برمی‌داشت. این واقعیت، حضور فرماندهان و اشراف نظامی مغولی بود که اساسی‌ترین رکن در تمامی تحولات سیاسی - نظامی این دوره‌ها به شمار می‌رفتند (بارتولد، ۱۳۶۶: ۷۹۸؛ تسف، ۱۳۶۵: ۱۳۴-۱۵۴ و ۱۷۷-۱۷۶). در واقع در این مرحله‌ی حساس نیز، پشتوانه‌ی حیاتی تصمیم‌های هلاکو چه در ابتدای حضور او در ایران که به حذف خلافت و اسماعیلیان منجر شد و چه در اتخاذ تصمیم‌های مهمی همچون تداوم فتوحات در غرب و تصمیم‌ها برای ماندن در ایران، وجود همین اشراف و امرا و فرماندهان نظامی مقتدر بود (همدانی، ج ۲، ۱۳۷۳: ۱۰۱۱-۹۷۶؛ جوینی، ۱۳۷۱، ج ۳: ۷۱۰؛ شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۲۶۱).

جایگاه نظامیان، امرا و اشراف مغولی در ساختار سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، کارکردهای این نهاد نظامی را در تأمین و تداوم حیات ایلی معین می‌ساخت. این موقعیت آنان را به‌مثابه‌ی مهم‌ترین پشتوانه‌ی ایلغار مغولی، با یک تعین اجتماعی ویژه، در رأس نظام زیست ایلی می‌نشانده که می‌بایست قدر ببینند، بهره‌ی قابل توجهی از غنیمت اقتصادی را بردارند، بر استواری و اهمیت جایگاه آنان در یاسا تأکید شود و اقناع همیشگی آنان به‌منظور تداوم تحرکات نظامیشان، در دستور کار قرار گیرد. (ن.ک: همدانی، ۱۳۷۳، ج ۱: ۳۴۹؛ تسف، ۱۳۶۸: ۶۸-۶۹؛ میلانی، ۱۳۸۶: ۱۷۴-۱۷۰؛ رضوی، ۱۳۹۶: ۵۹-۵۶) بدیهی بود پاره‌ای از این ایفای نقش وسیع، به مسئله‌ی سیاست و قدرت و برگزاری قوریلتهای به‌منظور تعیین جانشین خان بزرگ اختصاص می‌یافت؛ بنابراین تأثیرگذاری امیران و فرماندهان مغولی در پروسه‌ی جانشینی، به‌مثابه‌ی الگویی بدون زوال در ساختار سیاسی مغولان مطرح و همواره نیز مرجعیت خود را حفظ کرده بود. در واقع وجود میراثی تاریخی تکوین یافته و ناظر بر باورهای سیاسی مغولان به‌اضافه‌ی تأکیدهای متن مقدسی چون یاسا در کنار سنت‌های ایلی معطوف به تقسیم قدرت و همچنین برخی واقعیت‌های سیاسی، در مفهوم و نهادی با عنوان قوریلتهای، خود را نمایان می‌ساخت. این نهاد در واقع برآیندی بود از دغدغه‌ی همیشگی مغولان نسبت به انتقال و تقسیم قدرت و در تئوری و عمل، سازوکاری عرضه می‌کرد تا بر اساس آن انتقال قدرت علاوه بر مؤلفه‌هایی همچون توارث، خون و موقعیت وارثان امپراتوری، از نظر برخی از شخصیت‌های درباری مانند خوانین مغولی و شاهزادگان و امرا و فرماندهان نظامی بگذرد و مجموعه‌ی این‌ها سرانجام در اتخاذ تصمیم‌های کلان در حوزه‌ی

انتقال قدرت صاحب نظر باشند. (نک: همدانی، ج ۱، ۱۳۷۳: ۲۲۹؛ جوینی، ج ۱، ۱۳۷۰: ۳۰-۲۹؛ بارتولد، ۱۳۶۶: ۷۹۸؛ الهیاری، ۱۳۸۹: ۱۲-۴) با اتکا بر چنین واقعیت‌هایی است که برخی پژوهشگران بر «ماهیت نظامی تأسیس ایلخانان» در ایران تأکید می‌کنند و «انطباق آنان با فرهنگ، مذهب، اندیشه و سنت‌های جامعه تحت فرمان» را پروسه‌ای نسبتاً زمان‌بر می‌دانند که تا پیش از تغییر الگوها و باورهای آنان در ادوار بعدی، «ناگزیر پایه اصلی فرمانروایی خود را بر حمایت عناصر ایلی در چارچوب سنت‌های مغولی استوار کردند» (حسن‌پور و بوشاسب، ۱۳۹۶: ۲۲۶).

امرا و فرماندهان مغولی از هلاکو تا غازان: تبدیل مسئله جانشینی به بحران

هم‌زمان با دور نخست تثبیت حیات ایلخانان، مسئله‌ی جانشینی تحت تأثیر اقتدار فرماندهان مغولی و البته برهم خوردن توازن سیاسی-اجتماعی در ایران، به یک بحران تبدیل شد. این الگو دو دوره‌ی متمایز را از منظر دخل و تصرف و اقتدار امرای مغولی در مسئله‌ی جانشینی تجربه کرد. دوره‌ی نخست از مرگ هلاکو آغاز و به مرگ بایدو ختم شد و دوره‌ی دوم با اقتدارگرایی غازانی شروع و سرانجام تا انقراض حکومت ایلخانی تداوم یافت. بررسی این دو دوره به ما نشان می‌دهد که این وضعیت چگونه و تحت تأثیر کدام تحولات اجتماعی-سیاسی، رنگ باخت و اقتدارگرایی معطوف به خشونت امرا در مسئله‌ی جانشینی به تدریج تقلیل یافت و جای خود را به الگوهای تلطیف یافته‌تری داد که مدنی‌تر و با چانه‌زنی‌های بعضاً کمتر خشن همراه شد و رشد برخی نهادهای دیگر، به تداوم الگوی نخستین پایان بخشید.

استفاده‌ی ما از مفهوم بحران و تلاش به منظور یافتن پیوندهایی میان این مفهوم با نقش امیران نظامی مغول در مسئله‌ی جانشینی، ریشه در پاره‌ای واقعیت‌ها و وضعیت‌های ناپایدار دارد که به نظر، نظامیان عامل ایجاد آن هستند. در اینجا ما بر زمان‌هایی متمرکز خواهیم شد که اقتدارگرایی نظامی، انتقال قدرت در ساختار سیاسی ایلخانان را به خشونت می‌کشد و دوره‌هایی از نافرمانی، شورش، تبانی و چنددستگی را رقم می‌زند و از آن، الگویی تکرار شونده می‌سازد. این روند از ابتدای روند تصمیم‌گیری به منظور انتخاب جانشین هلاکو به نوعی آغاز شد.

مرگ هلاکو خان نخستین مرحله از تأثیرگذاری امرا و فرماندهان مغولی در روند انتخاب جانشین است. اگرچه می‌توان این یک نمونه را جزو استثنائاتی دانست که کار، صرفاً با

اقتدارگرایی امرا حل و فصل نشد و پروسه‌ی انتخاب جانشین با مرکزیت نسبی قوریلتای صورت پذیرفت. دلیل این مسئله احتمالاً به تازه تأسیس بودن حکومت ایلخانان برمی‌گشت و اینکه هنوز وصیت ایلخان در گذشته، درباره‌ی جانشین مشروعیت تام و تمام داشت و اقتدارگرایی امرای نظامی موفق به تعلیق نهاد قوریلتای نشده بود. در این فضا مدعیان جانشینی هلاکوخان با معیار اصل و نسب، خون و موقعیت مادران آن‌ها سنجیده شده، مورد تفحص قرار گرفتند و سرانجام بر پایه سنت مغولی، در قوریلتایی که برای تعیین جانشین ایلخان فوت شده تشکیل شد، خوانین و خواتین و امرای بزرگ به جانشینی اباقاخان نظر دادند. (همدانی، ۱۳۷۳، ج ۲: ۷۴۲-۷۴۱). این پروسه اما بر پایه‌ی گزارش‌های منابع، زوایا و ابعادی داشته است که توجه به آن ضروری است. نخست اینکه روایتی که منابع تاریخی از لحظه‌ی انتخاب اباقا در اختیار ما می‌نهند، حضور طیف وسیعی از فرماندهان و امرای متنفذ مغولی را نشان می‌دهد که در مذاکره با او در جهت پذیرش جایگاه ایلخانی هستند.

«چون ایلکای نویان امیر اردوها بود و در خدمت ایلخان مدت‌ها طریق هواداری و همراهی سپرده، اباقا را آتش و شراب داد و در خلوت، صورت احوال و وقت و کیفیت واقعه پدر با وی تقریر کرد و بعد از اقامت مراسم عزا، عموم خواتین و شهزادگان و دامادان و امرا مجتمع شدند و در باب جلوس کنگاچ کردند و در آن وقت امرای بزرگ قدیمی بسیار بودند. امثال ایلکای نویان و سونجاق نویان و سونقای نویان و شماغر نویان و شکتور نویان و ارغون آقا و دیگران که ذکر ایشان به تطویل انجامد؛ و از آن جمله شکتور نویان که ایلخان مشورت با وی کرده بود و بیلگک‌ها به وی سپرده بود؛ و سونجاق نویان آقا پیش‌تر از سایر امرا به ولیعهدی و قائم‌مقامی اباقا گواهی داد.» (همدانی، ۱۳۷۳، ج ۲: ۱۰۵۹).

وصاف نیز از امرای نهاد امارت و عناصر آن که به هنگام بر تخت نشستن اباقاخان حضور داشتند اینگونه نام می‌برد. «نویان‌ها چون ارغون آقا، الکان پدر شکتور، بزغان اغول، امیر سانسز، شیرامون پسر جرماغون، و دیگر امراء تومان و هزاره و صده و دهه که به فراخور حال و اندازه و مرتبت نواخته شدند» (وصاف، ۱۳۳۸: ۵۴). نکته‌ی دوم اینکه موضع و رویکرد دربار مرکزی نسبت به انتخاب جانشین هلاکو، بخشی دیگر از این گفت‌وگوهاست؛ مسئله‌ای که به تدریج در سایه‌ی اقتدارگرایی امیران، رنگ می‌بازد. باین حال، به نظر می‌رسد گرفتن تأییدیه‌ی ولو ظاهری از جانب دربار مرکزی در چین، ایلخان جدید را در موضعی استوارتر و مشروع‌تر می‌نشانند. «او (اباقا) ابا می‌نمود و به دیگر برادران حواله می‌داد. برادران به اتفاق زانو زدند که ما بندگانیم و قایم مقام پدر، تو را می‌دانیم. اباقاخان گفت آقای من

قویلای قاآن است بی فرمان او، چگونه توان نشست؟» (همدانی، ۱۳۷۳، ج ۲: ۱۰۵۹). و صاف می‌نویسد: «ارغون آقا و الجای خاتون و دیگر خاتونان و شهزادگان و سروران، رسولی به حضرت قاآن فرستادند و از او فرمان خواستند. آنگاه خط دادند و هم‌داستان شدند که مطیع اباقا باشند» (وصاف، ج ۱، ۱۳۳۸: ۵۳). اما روند تحولات نشان خواهد داد که این تقریباً یک استثنا در پروسه‌ی انتخاب جانشین در دوره‌ی نخست حکومت ایلخانان بوده است. این مسئله (گرفتن تأییدیه‌ی دربار مرکزی در چین) البته به سرعت حل شد و خان مرکزی تأییدیه‌ی حکمرانی او بر جای هلاکو را برایش ارسال کرد و به قول مستوفی «ایلچیان از بندگی قاآن رسیدند و جهت اباقاخان یرلیغ و تاج و تشریف آورده تا به جای پدر نیکوی خویش، خان ایران زمین باشد (مستوفی، ۱۳۸۷: ۵۹۱). بدین ترتیب «امرا و سپاهیان نیز از او اطاعت کردند» (ابن الفوطی، ۱۳۵۷: ۲۱۰). نکته‌ی سوم اینکه خلأ نهاد دیوانسالاری ایرانی در پروسه‌ی انتخاب جانشینی به چشم می‌خورد و البته تا مدتی پس از این دوره نیز کم‌وبیش تداوم داشت. به هر حال امیران و فرماندهان برجسته مغولی البته پس از تثبیت موقعیت اباقا، بلافاصله به سهم قابل توجهی از ثروت و مکنّت و قدرت دست یافتند و توانستند با اتکالی بر نقش خود در وضعیت فعلی، بهره‌های مادی ناشی از چنین موقعیتی را از کف ندهند و همین مسئله در دوره‌های بعدی نیز تکرار خواهد شد و سهم‌خواهی امرا از ایلخان جدید به رویه‌ای متعارف تبدیل می‌شود که بیشتر نیز خود را در واگذاری ولایات بزرگ و پر از ثروت نشان می‌داد.

مرگ اباقا، مسئله‌ی جانشینی و گره خوردن آن با موقعیت امرای مغولی را وارد مرحله‌ی متمایزی کرد و بار خشونت و رفتار اقتدارگرایانه‌ی آن‌ها در قبال مسئله‌ی جانشینی را به صورت جدی افزایش داد. در این زمان وقوع یک دودستگی میان امیران و حمایت هر یک از جبهه‌ای از مدعیان قدرت، مسئله‌ی جانشینی را تا نزدیکی تبدیل شدن آن به یک بحران پیش‌راند. در واقع در این زمان، میان دو دسته از امیران اختلاف موضعی رخ داده بود. در یک طرف امیرانی مانند امیربوقا، اروق، آق بوقا، در حمایت از منگه تیمور برادر کوچک‌تر اباقا و به سرپرستی اولجای خاتون قرار گرفتند و در طرف دیگر بخش دیگری از امیران به رهبری امیر شیشی بخشی که بنا به روایت رشیدالدین، «به غایت عاقل و کافی بود، دید که بیشتر امرا به جانب احمد مایل‌اند، به شهزاده ارغون گفت که صلاح تو و از آن ما در آن است که به پادشاهی احمد رضا دهی تا جان از میان این جمع به سلامت بیرون بریم» (همدانی، ج ۲، ۱۳۷۳: ۱۱۲۳). بدین ترتیب «ارغون که لشکریان با وی نبود رضایت داد و تمام امرا و نهاد امارت، احمد را به پادشاهی برداشتند» (همدانی، ج ۲، ۱۳۷۳: ۱۱۲۳). نمایشی

که امیران و اشراف نظامی مصادف با برتخت نشستن احمد اجرا نمودند نیز فارغ از جنبه‌های نمادین آن نزد مغولان، نشان از موقعیت برجسته‌ی امیران در دوره‌ی ایلخان جدید نیز بود و تأکیدی بر این واقعیت مهم که ایلخان جدید نیز از اقتدارگرایی آن‌ها بی‌نصیب نخواهد ماند. «هنگام برتخت نشستن احمد، دست چپ او را شیکتو نویان و دست راست او را قونقورتای گرفتند» (همدانی، ج ۲، ۱۳۷۳: ۱۱۲۸).

نوع مناسبات میان احمد تکودار با امیران و سرانجام او و همچنین فضایی که بر پروسه‌ی انتخاب جانشین برای او حاکم شد، تحت تأثیر برخی رویدادها از جمله مسلمان شدن احمد و تلاش برای نزدیکی وی با ممالیک قرار گرفت. پشت‌پا زدن احمد تکودار به برخی از مهم‌ترین ارزش‌های مغولی و نیز عبور از پاره‌ای خط قرمزها در روابط خارجی، نه تنها وضعیت جدیدی پیش پای امیران مغولی می‌گذاشت بلکه درعین حال، تهدیدی برای مقام و موقعیت آن‌ها نیز به شمار می‌آمد. چنین روندی البته شکایت آن‌ها نزد دربار مرکزی در چین را نیز به همراه آورد که به ابراز تأسف خان بزرگ از تحولات دوران احمد منجر شده بود (گروسه، ۱۳۶۸: ۶۰۷). به‌رحال تلاش‌ها و تکاپوهای احمد در برقراری روابط دوستانه با مصر شکست خورد و موجب تشدید کینه عناصر مغولی و دادن بهانه و دستاویزی به آن‌ها به‌منظور اعتراض به وضع موجود شد (الهیاری، ۱۳۸۱، ۴۳ و ۴۴؛ بارکهاوزن، ۱۳۴۶: ۲۲۹). این وضعیت که همان رفتارهای خلاف عادت احمد تکودار و تضاد رویکردهای سیاسی او با منافع امرا و اشراف نظامی بود، منجر به رویدادی پراهمیت شد و آن نیز به حاشیه راندن امرا و فرماندهان و تقلیل تأثیر تصمیم‌سازی‌های کلان آن‌ها در این فرآیندهای مهم بود. تلاطم اوضاع و آشفتگی وضعیت موجود تا اتحاد ارغون و قونقورتای به‌منظور برداشتن احمد از تخت سلطنت نیز ادامه یافت. قونقورتای و ارغون در ائتلافی دوگانه به این نتیجه رسیده بودند که «قونقورتای در روز گونینگلامی (روز نو کردن، نوروز) احمد را برگیرد و در این کنکاچ، امیران دیگری نیز مانند کوچوک اونوقچی و شادی اقتاچی نیز به آن‌ها نزدیک شده بودند» (همدانی، ج ۲، ۱۳۷۳: ۱۱۳۳). در ادامه احمد موفق شد اتحاد این دو امیر و هفت تن از امیران همراه آن‌ها را در هم بشکند و با تشکیل یارغو و زندانی یا قتل آن‌ها، ظاهراً وضعیت را تثبیت کند (همدانی، ج ۲: ۱۱۳۳). نتیجه‌ی عاجل چنین روندی، تغییر در رأس نهاد امارت بود. احمد تکودار پس از درهم شکستن اتحاد امیران ناراضی، امیربوقا را به ریاست نهاد امارت برگزید که به خود او نزدیک بود (همدانی، ج ۲: ۱۱۳۸). این اتحاد چندان نپایید و فاصله‌ای میان احمد و امیر بوقا ایجاد شد که در نتیجه، امیربوقا را به ارغون

نزدیک کرد و جبهه‌ای جدید از امیران بر علیه احمد ایجاد شد. این اتحاد قدرتمند سرانجام کار خود را با قتل احمد تکودار و بر تخت نشاندن ارغون به سرانجام رساندند (همدانی، ج ۲: ۱۱۴۲-۱۱۴۷).

قتل احمد تکودار را می‌توان به‌مثابه‌ی نقطه‌ی اوجی در مناسبات جانشینی و ارتقای آن تا سطح یک بحران عمیق سیاسی - اجتماعی قلمداد کرد. این رخداد نادر، آشکارا بدین معنا بود که امیران مغولی، تضاد منافع خود با هیچ نیرویی ولو ایلخان را بر نمی‌تابند و هر نوع تهدیدی که متوجه موقعیت و منزلت آن‌ها بشود را با خشونت پاسخ خواهند داد؛ کما اینکه قتل احمد تکودار این را نشان داده بود. از این منظر، یعنی مرسوم شدن اعمال خشونت و ریختن قبیح آن در مناسبات امرا و ایلخان، در دوره‌ی زمامداری احمد تکودار، دو رویداد سنت‌شکن اتفاق افتاد که سایه‌ی خود را بر فرآیند جانشینی در ادوار بعدی انداخت. یکی، کشتن برخی از امرای بزرگ مغولی مانند قونقورتای، کوچک نوین و شادی اقتاجی (وصاف، ج ۱، ۱۳۳۸: ۱۲۵) به دست ایلخان و دیگری قتل شخص ایلخان به دست امرای نظامی. این دو رخداد مهم به‌نوعی ترس عرفی این دو نهاد از هم را فروریخت و تقریباً به رفتاری عادی در مسئله‌ی جانشینی تبدیل شد که به بحرانی‌تر کردن آن در هر دوره منجر می‌شد.

نقش اصلی را در این پروسه البته نظامیان ایفا کردند. در نتیجه‌ی این فرایند با اتفاق نظر امرا و بزرگان، ارغون بر منصب ایلخانی تکیه زد. اگرچه بر طبق روال و عرف همچنان به تأییدیه‌ای صوری از جانب خان بزرگ برای تأیید مشروعیت جلوس ایلخان جدید اشاره شد. بنابر علاقه‌ای که ارغون به تأیید حکمرانی خود از جانب چین داشت، از قویلای قاآن درخواست تأیید ایلخانی کرد. بر پایه گزارش رشیدالدین، ایلچیان ارغون از دربار قاآن رسیدند و ارغون به صورت رسمی در ۱۰ صفر ۶۸۵ق / ۱۲۸۶م، بر تخت نشست (همدانی، ۱۳۷۳، ج ۲: ۸۱۱-۸۱۲؛ لمبتون، ۱۳۷۲: ۲۷۲). پیش‌بینی مراحل بعدی این تحول تا حدودی آسان بود؛ یعنی تداوم اقتدار امرا و سهم‌خواهی بیشتر آن‌ها از قدرت. این وظیفه‌ای بود که ارغون بر دوش خود احساس می‌کرد.

نتیجه‌ی دیگر که از پس این قدرت‌گیری مجدد امیران عاید نیروهای ایرانی شد، تحت‌فشار قرار گرفتن نیروی دیوانسالاری و وزارت ایرانی بود. این مسئله مستقیماً از نتایج ناخواسته‌ی بحران جانشینی بود. خاندان جوینی که پس از احمد تکودار تحت‌فشار بودند، مجدداً توانستند نظر ارغون و بوقا را به‌منظور مشارکتی ولو کمتر در اداره‌ی امور جلب کنند

اما این اتفاق چندان به درازا نکشید و گرایش نیروهای دیوانی به نیروهای نهاد امارت، کفه‌ی قدرت را به نفع امیران گرداگرد ارغون سنگین‌تر کرد و نیروهای ایرانی را مجدداً مقهور اقتدارگرایی امیران مغولی ساخت. سرانجام خاندان جوینی مقهور این حجم از اقتدارگرایی امیران شدند. «فرمود که فرزندان شمس‌الدین صاحب دیوان را تمامت به یاسا رسانند. فرزندان وی، مسعود فرج‌الله، فرخ‌شاه و اتابیک را در تبریز کشتند و نوروز فرزند دیگر او را نیز در روم به یاسا رساندند» (همدانی، ج ۲: ۱۱۷۴). قدرت‌نمایی خاندان بوقا به اوج خود رسید و تداعی‌گر یک مرکز قانونی قدرت بسیار بانفوذ شدند. این شأن و منزلت و ارتقای جایگاهی که بوقا یافت، مستقیماً نتیجه‌ی فرآیند جانشینی و ایفای نقش امیران در آن بود؛ اما افزایش اقتدار یک امیر نظامی در جایگاه بوقا از جانب ایلخان، نتیجه‌ای جز فزونی یافتن تهور و بی‌باکی این امیر به‌منظور به چالش کشیدن موقعیت ایلخان نداشت؛ و این مسئله در زمانی خود را نشان می‌داد که توجه ایلخان به بوقا افول کرده و محبوبیت این امیر رونق پیشین را نداشت. این مسئله در ذهن امیر بوقا یک راه‌حل بیشتر نداشت و آن به راه انداختن یک بحران دیگر حول مسئله‌ی جانشینی بود. در واقع، سستی گرفتن موقعیت ایلخان و سهولت برکناری وی از مصدر قدرت، به نظر آسان‌ترین راه به‌منظور دخل و تصرف امیران در ساختار قدرت بود. «بوقا به کلی از نظر ارغون خان افتاد؛ اما بوقا چون دید که کار از دست خواهد شد، به کلی مأیوس شد و اموال بی‌اندازه در باخت و جمعی از امرا را بناوخت و در قصد ارغون خان با خویشتن یکی گردانید.» (همدانی، ج ۲: ۱۱۶۸) وی اما به‌منظور مشروعیت بخشیدن به برکناری ارغون به یکی از نوادگان هلاکو نیازمند بود؛ بنابراین شخصی به اسم شهزاده جوشکاب را برای این امر مناسب دید (همدانی، ج ۲: ۱۱۶۹). فارغ از اینکه نقشه‌ی امیر بوقا قرین موفقیت بود یا نه، این مسئله که تکاپوی امیران بزرگ در مسئله‌ی قدرت، وابستگی بسیار بالایی به مسئله‌ی جانشینی و نحوه‌ی دخالت امیران در انجام آن داشت، یک واقعیت مهم به‌شمار می‌رفت. به نظر می‌رسید که برخلاف ادوار پیشین، مسئله‌ی جانشینی از جانب امرا با نوعی تقلیل‌نگریسته می‌شد. به این معنی که در نظر آنان، این فرآیند در دسترس و سهل‌الوصول بود که با اتکای به آن می‌توانستند منزلت و اقتدار ازدست‌رفته در هر دوره را مجدداً به دست بیاورند و با برگزاری مقتدرانه و همراه با خشونت آن (پروسه‌ی انتخاب جانشین)، به اهداف خود برسند؛ کما اینکه پس از درگذشت ارغون، مجدداً تکاپوی امیران و جبهه‌بندی آن‌ها گرد مدعیان سلطنت مجدداً تکرار شد و امیران و اشراف نظامی، بر اساس همان الگوی پیشین، به پروسه‌ی انتخاب جانشین وارد شدند.

بخشی از امرا بر روی گیخاتو که در این زمان والی روم بود، نظر داشتند. امیر طغاجار و شماغر نوئین در زمره‌ی این امیران قدرتمند بودند؛ اما بلافاصله پس از اعلام ایلچی به منظور اطلاع دادن به گیخاتو، این امیران با این استدلال که نباید اجازه‌ی به قدرت رسیدن امرای مغولی مستقر در روم داده شود، پشیمان شده بودند اما ظاهراً دیگر برای جلوگیری از این مسئله دیر شده بود (وصاف، ۱۳۳۸: ۲۵۹-۳۵۹). در این میان، امیر طغاجار به جانب ایلخانی باید و متمایل شد. اقدام مهمی که وی به منظور این کار انجام داد، اعزام چند تن از مقتدرترین امرای مغولی به بغداد به منظور رایزنی با بایدو بود. امیرانی مانند نوروز، امیر قنجدبال، امیر طوغان و قرومشی حامل نامه‌ای بودند که محتوای آن، مشروعیت وی به عنوان ایلخان جدید از جانب امیران را تأیید کرده بود. اتفاق نادری که افتاد این بود. بایدو با این استدلال که بر اساس مقررات و سنت مغولی، حق جانشینی با برادر و فرزند ایلخان متوفی است، از پذیرش این پیشنهاد سر باز زد و درعین حال، متن نامه را برای گیخاتو فرستاد (وصاف، ۱۳۳۸: ۲۵۹؛ خواندمیر، ۱۳۵۲، ج ۳: ۱۳۴). سرانجام در میان این تلاطم‌ها و کشمکش‌ها «گیخاتو در آلتاغ، به خواتین و امرا و شهزادگان رسید و تمامت به اتفاق و کنکاچ در حدود اخلاط، شهزاده گیخاتو را به مبارکی و طالع سعد به پادشاهی نشانند» (همدانی، ج ۲، ۱۳۷۳: ۱۱۹۰). این در حالی بود که «برخی از امرا بر سبیل طوع و رغبت و اغلب نیز از سر ضرورت و کراهت پای در دایره‌ی متابعتش نهادند» (خواندمیر، ج ۳، ۱۳۵۲: ۱۳۵).

واکنش گیخاتو به این تحولات تا حدودی قابل حدس بود. او به دستاویزی نیاز داشت تا از زیر سایه‌ی بسیار سنگین امیران مغولی بیرون بیاید؛ بنابراین به یک بهانه‌ی مهم، دستور تشکیل محکمه‌ی یارغو داد. آن بهانه این بود: مرگ ارغون، قتل امرا و وزیر سعدالدوله (نخجوانی، ۱۹۶۴: ۱۶۹-۱۶۶). آنچه در این یارغو گذشت از منظر مناسبات میان ایلخان و امرا و اشراف نظامی بسیار مهم بود. در این محکمه، امیر تومان طغاجار و امیر تومان قنجدبال هر یک سه چوب بر طبق یاسا خوردند (نخجوانی، ۱۹۷۶: ۱۶۹-۱۶۶). تحول دیگر در ارتباط با اقتدار این امرا این بود که تومان‌های آن‌ها به دیگر امیران مغولی سپرده شد. تومان قنجدبال به شیکتورنویان و تومان توکال به نارین احمد واگذار شد (مستوفی، ۱۳۸۷: ۶۰۰؛ همدانی، ج ۲، ۱۳۷۳: ۱۱۹۲). اقدام دیگر او در ارتباط با تغییر و تحول جایگاه امیران این بود که «حکومت ممالک و راه نیابت و دانستن مصالح چریک بر شیکتورنویان ارزانی داشت» (وصاف، ۱۳۳۸: ۲۶۸). شبانکاره‌ای و همدانی بر میزان اقتدار و نفوذ بالای شیکتورنویان اشاره می‌کند و او را مدار مملکت حکومت گیخاتو می‌داند (شبانکاره‌ای، ۱۳۶۳: ۲۶۶).

همدانی، ج ۲، ۱۳۷۳: ۱۱۹۲). هرچند به فاصله‌ی اندکی، امیر شیکتور نویان نیز این اقتدار وسیع را از دست داد و جایگاه خود را به امیر آق بوقا داد که در این مدت مورد عنایت گیخاتو قرار گرفت (وصاف، ۱۳۳۸: ۲۶۲). این الگو، یعنی توسل ایلخان جدید به شیوه‌هایی جهت کاستن از اقتدار امرا، حاوی دو پیام مهم بود. نخست اینکه تکاپوهای امیران در مسئله‌ی جانشینی، همواره، ایلخان جدید را با واقعیت انکارناشدنی اقتدار امیران مواجه می‌ساخت و در نتیجه، فردای پس از تصدی مقام سلطنت، به تشکیل دادگاه‌ها به منظور رسیدگی به فساد آن‌ها و تسویه‌های خون‌بار در میان آن‌ها دست می‌زد و دوم اینکه، علی‌رغم به عقب راندن مقطعی اقتدار نظامیان، تجربه نشان داده بود که برخی از امرای مغولی از جانب ایلخان جدید به موقعیت‌های بسیار بالا ارتقا داده می‌شوند. این یک تناقض در ساختار قدرت بود و نشان می‌داد که علی‌رغم تهدید همیشگی منصب ایلخان از جانب امرای نظامی، قطع ارتباط با آن‌ها و بریدن تمام پیوندها با آنان امکان‌پذیر نبود؛ بلکه به وجود آن‌ها در ساختار قدرت نیاز بود. دوره‌ی زمامداری کوتاه‌مدت گیخاتو همچنین با عطف توجه نشان دادن تدریجی به عنصر ایرانی در مناسبات قدرت همراه بود؛ مسئله‌ای که فارغ از نتایج سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آن در ادوار بعدی، سبب شد تا به گونه‌ای آرام، الگوی پیش‌گفته در باب مسئله‌ی جانشینی، تا حدودی از سیطره‌ی کامل امرای مغولی بیرون آید. در واقع، برخی رویکردهای اقتدارگرایانه‌ای که صدرالدین زنجانی در دستور کار قرار داد به برجسته شدن نقش و تأثیر او بر روند قدرت در ساختار سیاسی ایلخانان آن‌هم در حضور دسته‌هایی از امیران مقتدر کمک کرد.

واقعه‌ی قتل گیخاتو را می‌توان در حکم قدرت‌نمایی مجدد امیرانی دانست که سهم آن‌ها از قدرت به نحوی به چالش کشیده شده بود؛ بنابراین، حذف ایلخان و تلاش برای ایفای نقش مستقیم در گزینش ایلخان بعدی را می‌بایست در همین بستر از تحولات فهم کرد. امیرانی که مهم‌ترین نقش را در این گذار قدرت نشان دادند، آق بوقا و طغاجار بودند که به روند اوج و فرود اقتدارگرایی آن‌ها، اشاره شد. این دو امیر نه تنها گیخاتو را به قتل رساندند بلکه جبهه‌ای از امیران مقتدر نزدیک به او را نیز از میان برداشتند و به تسویه‌ای درون‌گروهی از امیران دست زدند و فضا را برای انتقال قدرت فراهم آوردند (همدانی، ج ۲، ۱۳۷۳: ۱۲۰۱؛ وصاف، ۱۳۳۸: ۲۸۲).

ایلخان شدن بایدو برای نخستین بار، رسم خلاف عادت‌ی را در ساختار قدرت ایلخانان شکل داد. بایدو بر اساس قوانین نسبی و برخی مؤلفه‌های دیگر در تعیین جانشین ایلخان،

شرایط لازم را در جهت رسیدن به منصب ایلخانی نداشت؛ زیرا اگرچه نواده‌ی هلاکوخان بود اما از همسر اصلی وی که فرزندان و نوادگان او می‌بایست به ایلخانی برسند، نبود اما این مسئله هم برای نخستین بار تحت تأثیر اقتدار امیران نادیده گرفته شد. خود بایدو پس از رسیدن به مقام ایلخانی، در نامه‌ای به غازان که در این زمان از نامزدهای مشروع مقام ایلخانی بود، نوشته بود که «هرگز مرا هوا و هوس پادشاهی پیرامون خاطر نمی‌گشت؛ اما چون واقعه‌ی گیخاتو رخ داد و شهزاده (منظور غازان) از سریر دولت دور بود و فتنه و فتور در میان اولوس افتاده، از آن جهت آقا و اینی و خواتین و امرا، به اتفاق مرا به خانی برداشتند» (همدانی، ۱۳۸۸: ۵۹-۶۰). آنچه در محتوای این نامه بسیار حائز اهمیت بود بندهای پایانی آن بود. بایدو هوشیارانه، مبنای مشروعیت را از ایده‌ها و معیارهای نسبی، به نفع پذیرش دایره‌ی وسیعی از کارگزاران و امرا تغییر داده بود و تأکید کرده بود که رسیدنش به ایلخانی، علی‌رغم فقدان مؤلفه‌های پیشینی و ناظر بر توارث، تکیه بر پذیرش امیران و کارداران مغولی بوده است؛ اما درعین حال به این امر مهم نیز واقف بود که بر تخت نشستن او در مقام ایلخان مستلزم درک و دریافت مناسب این مسئله بود که پاس اقتدار امیران خادم خود را نگه دارد و در جهت کسب رضایت آن‌ها با واگذاری بخش بیشتری از قدرت به اینان برآید؛ بنابراین نتیجه‌ی نفوذ امیران در جانشینی بایدو در اقتدار مجدد امیر طغاجار خود را نمایان ساخت. منابع متفق‌القول‌اند که ایلخان این امیر را به بالاترین درجه از اقتدار و نفوذ رساند (وصاف، ۱۳۳۸: ۲۸۴). علاوه بر این بایدو مناطق جغرافیایی مهم و حساسی را میان امیران پشتیبان خود تقسیم کرد. بغداد و توابع آن را به امیر توداجو، ولایت روم و دیاربکر را به امیر طغاجار، عراق عجم و لرستان را به امیر ایداجی و شیراز و شبانکاره را به امیر قنجقبال داماد خویش سپرد» (خواندمیر، ۱۳۵۳، ج ۳: ۱۴۰؛ نک: وصاف، ۱۳۳۸: ۲۸۴).

این مسئله، یعنی عدم مشروعیت بایدو از منظر ریشه‌های نسبی برای نخستین بار در تاریخ ایلخانان مسئله‌ی بحران جانشینی را بر محوریت دیگری متمرکز ساخت و گفت‌وگوهایی را میان طرفین دعوا سامان داد که توجه به محتوای آن، به منظور درک بهتر منازعاتی که حول محور انتخاب جانشین درمی‌گرفت حائز اهمیت است. در واقع دو طرف این منازعه (غازان به‌عنوان مدعی موروثی جانشین و بایدو در مقام برگزیده‌ی امرا و اشراف نظامی) به استدلال‌هایی تکیه می‌کردند که پشتوانه‌ی آن، یاسا و وصیت‌نامه‌ی معروف و مقدس چنگیزی درباره‌ی انتخاب جانشین بود. غازان به‌عنوان گزینه‌ی مشروع‌تر برای جانشینی به این مسئله که ایلخان به دست برخی از امیران از قدرت برکنار و به قتل رسیده، اشاره می‌کرد؛

بنابراین خواستار برخوردی جدی‌تر شد و ایلخانی بایدو را به چالش کشید. «در یاسای چنگیز خان نبوده که امرا قراجو، خاندان او را تعرضی رسانند. اکنون جمعی از امیران، گیخاتو را کشته‌اند. خواست ما آن است که آنان را بفرستید تا به تفصیل سخن پرسیده شود و بر طبق یاسا با آنان برخورد شود» (وصاف، ۱۳۳۸: ۳۱۷؛ خواندمیر، ج ۳، ۱۳۵۳: ۱۴۳).

استدلال بایدو با مرکزیت امرا البته چیز دیگری بود. آنان در برابر خواسته‌ی غازان، مبنا و معیار یاسای چنگیزی را مطرح کردند و با تأکید بر اینکه حذف گیخاتو در نتیجه‌ی عدول او از موازین و دستورات یاسا بوده است، (وصاف، ۱۳۳۸: ۳۱۷) تلاش کردند تا بدون اشاره به اقتدار فزاینده‌ی خود و صرفاً با اشاره به اهمیت یاسای چنگیزی و طرح آن به‌عنوان مهم‌ترین معیار در انتقال یا تثبیت قدرت، گرایش غازان به نقد وضعیت موجود را نادیده بگیرند و اهمیت آن را تخفیف دهند؛ اما نتیجه، به نحو دیگری رقم خورد. برای نخستین بار در دوره‌ی حضور مغولان در ایران، منازعات جانشینی تحت تأثیر نفوذ وسیع امرا به تقسیم‌بندی امپراتوری ایلخانان میان دو مدعی سلطنت منجر شد که این پدیده، مستقیماً از فرآیندهای انتخاب جانشین و تبدیل شدن آن به یک بحران با مرکزیت امرا نشأت می‌گرفت. این تقسیم‌بندی البته فصل تازه‌ای از رویکرد امرای مغولی را در مناسبات قدرت آغاز کرد؛ فصلی که در نهایت به روی کار آمدن غازان مسلمان ختم شد و دوره‌ی متفاوتی از تحولات سیاسی-اجتماعی را در ایران رقم زد. در این میان، پیوستن بسیاری از امرای اردوی بایدو به غازان نیز حائز اهمیت بود. امرای مهمی همچون طغاجار و بوقدای، دولادای، امیرتومان ایل تیمور و بسیاری دیگر از امیران (همدانی، ج ۲، ۱۳۷۳: ۸۹؛ وصاف، ۱۳۳۸: ۳۲۲). حال یا با در نظر گرفتن سست بودن جایگاه بایدو از منظر مشروعیت نسبی یا احتمال قدرت‌نمایی جبهه‌ی غازان در منازعات دوجانبه یا هر حدس و احتمال دیگر، به‌صورت وسیع به اردوی غازان پیوستند و یک‌بار دیگر پروسه‌ی انتقال قدرت را تحت تأثیر کنشگری‌های خود قرار دادند. اگرچه در این انتقال قدرت نیز بسیاری از امیران بزرگ که در قتل گیخاتو مشارکت داشتند به قتل رسیدند. امیر قنجدبال به انتقام قتل امیر بوقا به قتل رسید، امیر باینجار نیز در میان امرای مقتدری بود که در این گذار قدرت به قتل رسیدند تا غازان در بیست و نهم ذی‌قعدة‌ی سال ۶۹۴ هـ ق در تبریز بر تخت سلطنت ایلخانان تکیه بزند (نک: همدانی، ج ۲، ۱۳۷۳: ۹۲؛ وصاف، ۱۳۳۸: ۳۲۳).

امرای نظامی و مسئله‌ی جانشینی از غازان تا ابوسعید: تحول در نهاد قدرت، افول اقتدار امرا و تغییر الگوهای پیشین در مسئله‌ی جانشینی

روی کار آمدن غازان با همان ساز و کاری انجام شد که سابق بر این و در روی کار آمدن ایلخانان پیشین صورت گرفته بود؛ یعنی تکرار الگوی «تبدیل مسئله‌ی جانشینی به بحران با محوریت اقتدارگرایی امیران و فرماندهان نظامی». در واقع، غازان نیز در بدو نشستن بر سریر سلطنت، شاهد چرخه‌ای آشنا از نزاع‌هایی درون‌گروهی میان امیران نظامی، صف‌بندی‌ها بر گرد مدعیان جانشینی، اعمال خشونت قابل توجه و در نتیجه فیصله بخشیدن به بحران با اتمام پروسه‌ی انتخاب جانشین بود. این مسئله اما به تدریج و تحت تأثیر تحولات عمیق، رنگ و بوی دیگری به خود گرفت و شانس مجدد تکرارپذیری این الگو با روی کار آمدن غازان کم‌رنگ شد. دلیل این تحول این بود که مسلمان شدن ایلخان جدید، صورت‌بندی اجتماعی - سیاسی دیگری را رقم زد.

رفتار و رویکرد غازان خان با امیران و اشراف نظامی بر دو شیوه‌ی متناقض تکیه داشت؛ نخست، اتخاذ رویه‌ای قدرشناسانه نسبت به آنان به دلیل نقششان در گذار قدرت و آنگاه تلاشش در جهت زوال و افول جایگاه امرا با رویکردهایی خشن. در واقع، غازان، با واگذاری برخی از مهم‌ترین حوزه‌های اقتصادی ممالک ایلخانی به این امیران، نشان داد که انتقال قدرت از بایدو به او نه تنها بدون امیران مغولی امکان‌پذیر نبوده است بلکه سهم‌خواهی امیران از قدرت مسئله‌ای است که بلافاصله پس از مسئله‌ی انتقال قدرت می‌بایست بدان توجه می‌شد (همدانی، ۱۳۸۸: ۱۰۱-۹۷؛ همدانی، ج ۲، ۱۳۷۳: ۱۲۶۰؛ مستوفی، ۱۳۸۷: ۶۰۳؛ و صاف، ۱۳۳۸: ۳۲۷). اما مرحله‌ی بعدی، تسویه‌های قابل‌توجهی بود که غازان از امیران مغولی انجام داد و بسیاری از آن‌ها را از میان برداشت (همدانی، ج ۲: ۱۲۶۴). بنابراین برای نخستین بار مناسبات میان امرای مغولی و ایلخان تحت تأثیر بحران جانشینی و البته پرننگ‌تر شدن پاره‌ای گرایش‌های اعتقادی نزد ایلخان قرار گرفت. با در نظر گرفتن این تحولات، حذف بسیاری از امرای مغولی به دست غازان معنا پیدا می‌کند. علاوه بر این در اثر غلبه‌ی طیف دیگری از امیران در مسئله‌ی جانشینی، راه برای تغییر در موازنه‌ی قدرت به نفع نخبه‌های دیوانی ایرانی باز شد. این البته برای نخستین بار نبود که وضعیت دیوان‌سالاران ایران و نخبگان فرهنگی به صورت مستقیم از بحران جانشینی تأثیر می‌پذیرفت اما برخلاف الگوی سابق، این بار به پرننگ‌تر شدن نقش آن‌ها در اداره‌ی امور منجر شده بود. در واقع امیران مغولی این بار هم در پروسه‌ی انتقال قدرت به شیوه‌های پیشین شکست خوردند و

هم‌قافیه را به نفع گروهی از ایرانیان دیوانی باختند. قرار گرفتن غازان در موقعیت سلطانی مسلمان (و نه ایلخانی مغولی) بر سازوکارهای متداول در روند جانشینی تأثیر عمیق گذاشت. پشت پا زدن به اصول یاسا و لغو نفوذ و اعتبار نهاد قوریلتای در مسئله جانشینی، سبب شد تا مفهوم بسیار مهم «وصیت»، به مثابه‌ی مفهومی معتبر با پشتوانه‌ی غنی اعتقادی - فرهنگی نزد مسلمانان، برجسته شود و از این پس به یگانه سند و مرجعی تبدیل شود که مسئله جانشینی با اتکای به آن حل و فصل می‌شد.

ایلخانان مغول بعد از آن که به اسلام گرویدند و با مفهوم وصیت و نقش آن در تعیین جانشین آشنا شدند، بر آن شدند تا از این سنت اسلامی برای تعیین جانشین و حل و فصل مشکلات مرتبط با جانشینی استفاده کنند. بدین ترتیب وصیت غازان برای نخستین بار قرار بود تا تکلیف این وضعیت یعنی انتقال قدرت بدون هزینه را روشن کند. در این وصیت‌نامه اگرچه خطاب اصلی به امرای مغولی مانند امیر چوپان، امیر قتلغشاه، امیر سوتای، مولای، ترمتاز، الغو، امیر توغتمور و دیگران بود، و به گونه‌ای به آن‌ها درباره‌ی تحولات پس از خود هشدار می‌داد، اما این امیران، دیگر آن نسل نخست امرای مغولی نبودند که مهار اقتدار آن‌ها تقریباً غیرممکن باشد، بلکه به امرایی با اقتدار متوسط و بعضاً ضعیف تبدیل شده بودند که در غیاب امرای مقتدر پیشین، نه تنها امکان ایجاد تکاپوهایی آن‌چنانی به منظور نقش‌آفرینی در کانون قدرت را در خود نمی‌دیدند بلکه اساساً با تغییر ساختار اقتصادی، سیاسی و اداری به نفع ایرانیان، دیوانسالاری را بر نظامی‌گری ارجحیت داده بودند؛ بنابراین می‌توان این گفته‌ی کاشانی را برآیندی از وضعیتی دانست که در لحظه‌ی روی کار آمدن الجایتو رخ داده بود. «پادشاهی چنان بر او (الجایتو) قرار یافت که خون از بینی یک کس نیامد» (کاشانی، ۱۳۴۶: ۲۴).

بنابراین سطره‌ی اقتدار گرایانه‌ی امیران مغولی جای خود را به نقش‌آفرینی عنصر ایرانی با مرکزیت رشیدالدین فضل‌الله همدانی داده بود. محوریت خواجه رشیدالدین در مسئله جانشینی غازان، البته با تکیه‌ای است که او و سایر شخصیت‌های نزدیک به ایلخان به وصیت غازان و محتوای آن در انتخاب شخص جانشین دارند. آنچه نمایان بود اینکه مسئله جانشینی وارد الگوی دیگری از نظام تصمیم‌گیری شده بود که برخلاف سابق، عقلانیتی نهادینه شده در ورای آن قابل رصد بود. این عقلانیت بر تافته از تغییر منظرها و تحول در باورهای فرهنگی - اعتقادی - سیاسی بود که سابق بر این، فقدان آن، هزینه‌های فراوانی را بر دوش ساختار سیاسی - اجتماعی تحمیل کرده بود. در واقع، غازان بدون اینکه تصمیم‌گیری

در این باره را به روزهای واپسین حیات خود واگذارده، پیش از این، نسبت به مسئله‌ی جانشینی همگان را آگاه کرده بود و این زمینه، در انتقال قدرتی بدون خشونت پس از او تأثیر عمیق داشت. واکنش حضار و شاه‌دان به این تصمیم، البته پذیرش آن بود. در واقع، تحت تأثیر وصیت‌غازان، مدعیان و بزرگان اردو «طوی و قوریلنای بزرگ ساختند و مبارک‌ترین وقتی و خجسته‌ترین ساعتی به طالع میمون و اختر همایون و ساعت فرخنده و بخت نازنده از روز دوشنبه منتصف ماه ذی‌الحجه سنه ثلاث و سبعمائه... در آن روز سریر شاهی و افسر شهریاری به تارک مبارک و قدوم همایون او مفاخر و مباهی گشتند» (کاشانی، ۱۳۴۸: ۲۴).

تغییر الگوی مهم در مسئله‌ی جانشینی همچنین خود را در انتصابات جدید نیز نمایان ساخت. اگر سابق بر این ایلخان جدید فردای نشستن بر سریر سلطنت، ناچار می‌بایست تقاضاهای امرا و اشراف نظامی را با بخشش‌ها و عطایا و واگذاری ولایات پاسخ دهد، در این دوره، تمرکز ایلخان جدید بر نیروهای دیوانسالارانه معطوف شد و بیش از پرداختن به امور فرمانروایان مغولی، نسبت به وضعیت دیوان‌ها و نهاد وزارت حساسیت نشان داد؛ بنابراین بار دیگر دو وزیر ایرانی یعنی، رشیدالدین فضل‌الله و سعدالدین ساوجی در موقعیت‌های ممتاز اداری جای گرفتند. رشیدالدین، در منصب وزارت با عنوان «صاحب اعظم» و دیگری ساوجی، با عنوان دستور اعظم برگزیده شدند (میرخواند، ج ۵: ۴۲۵). اگرچه اختلاف‌های این دو وزیر در دوره‌ی مورد بحث به یکی از چالش‌های حکومت الجایتو تبدیل شد؛ اما رنگ و بوی این گونه اختلاف‌ها که بیشتر ماهیتی دیوانی داشت، با آنچه سابق بر این تجربه شده بود قابل قیاس نبود.

مسئله‌ی جانشینی الجایتو و پروسه‌ی انتخاب سلطان ابوسعید را نیز می‌توان تأثیرپذیرفته از چنین روندهایی دانست. با این تفاوت که برخلاف گذار بسیار مسالمت‌آمیز قدرت از غازان به الجایتو، مسئله‌ی جانشینی الجایتو مجدداً تحت تأثیر اقتدارگرایی نه‌چندان قدرتمند برخی از امرا قرار گرفت. امیرانی که اکنون مسلمان شده و از منظر پاره‌ای باورها و تصورات، با نسل پیشین امیران مغولی تفاوت‌های بارز داشتند. تأثیر نسبی برخی امرای نظامی در پروسه‌ی جانشینی در شرایطی رخ می‌داد که همچنان، وصیت ایلخان مهم‌ترین مرجع انتخاب جانشین به شمار می‌رفت و فارغ از این، قدرت‌نمایی برخی عناصر دیوانی ایرانی نیز به این روند افزوده شده بود اما با تمام این تفصیلات، گذار قدرت از الجایتو به ابوسعید نیز با کمترین میزان از خشونت همراه بود؛ زیرا تکلیف مسئله‌ی جانشینی تا حدودی از قبل مشخص بود و الگوی غازان، اینجا نیز به کار گرفته شده بود (خواندمیر، ج ۳: ۱۹۸). سرانجام پس از مرگ اولجایتو

در رمضان ۶۱۷ هـ ق، در قوريلتای ۷۱۷ هـ ق «بواسطه‌ی آنکه در امر قوريلتای تعجيل داشتند بجانب سلطانيه روان شدند. چندگاه میان امير چوپان و امير سونج به جهت تقدم و تأخر نزاع واقع شد و امير سونج برای صلاح حال پادشاه و تسکين فتنه، تقديم امير چوپان را مسلم داشته... در ساعتی که سعود از آن اقتباس سعادت می نمودند یکدست سلطان را امير چوپان و دست ديگر او امير سونج گرفته بر سرير دولت نشانیدند» (میرخواند، ج ۵: ۴۸۰-۴۷۹). به این ترتیب، مسئله‌ی جانشینی ابوسعید، آخرین سلطان ایلخانی نیز به انجام رسید.

نتیجه

مسئله‌ی جانشینی در دوره‌ی ایلخانان مغول، تحت تأثیر اقتدارگرایی فزاینده‌ی امرا و اشرافیت نظامی قرار گرفت و یک مسئله‌ی سیاسی، به چرخه‌ای از بحران‌های سیاسی - اجتماعی همراه با خشونت تبدیل شد. این مسئله از پاره‌ای مناسبات و باورها و نیز جایگاه امرا و اشرافیت نظامی در ساختار سیاسی مغولان نشأت می گرفت. از روی کار آمدن هلاکو تا ابتدای سلطنت غازان، تأثیرگذاری امرا بر مسئله‌ی جانشینی به الگویی تبدیل شد که براساس آن، در خلأ نهادهایی مانند اقتدار ایلخانی یا دیوانسالاری ایرانی، نهاد امارت مهم‌ترین نهاد در انجام و برگزاری مراسم جانشینی شد. حاصل این، تغییرات مداوم و عدم ثبات و تمرکز در رأس ساختار سیاسی بود. از روی کار آمدن غازان این الگو تغییر کرد و با افول جایگاه نظامیان، الگوی دیگری تحت تأثیر آموزه‌های اسلامی با محوریت مفهوم وصیت حول محور مسئله‌ی جانشینی شکل گرفت که نه تنها اقتدار فزاینده‌ی امرا را مهار کرد بلکه بحران جانشینی را در حد مسئله‌ای سیاسی و کمتر خشن تقلیل داد. در این مسیر البته نقش و جایگاه دیوانسالاری ایرانی پررنگ و برجسته بود.

فهرست منابع و مآخذ:

- ابن فوطی، کمال الدین عبدالرزاق (۱۳۵۷)، حوادث الجامعه، ترجمه عبدالحمید آیتی، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- الهیاری، فریدون (۱۳۸۹)، «بررسی تحلیلی روند تکاپوهای سیاسی خاندان تولوی تا بر آمدن منگوقاآن بر تخت خانی»، مطالعات تاریخ فرهنگی، ش ۳.
- الهیاری، فریدون (۱۳۹۳) «فرایند تاریخی تشکیل دولت ایلخانی و ایرانمداری هلاکوخان»، فصلنامه تاریخ‌نامه ایران بعد از اسلام، ش ۹.
- بارتولد (۱۳۶۶)، ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز، تهران، نشر فرهنگ ایران.

- بارکهاوزن، یواخیم، (۱۳۴۶)، امپراطوری زرد چنگیز خان و فرزندانش، ترجمه اردشیر نیکپور، تهران: داورپناه.
- بناکتی، داودبن محمد، (۱۳۴۸)، تاریخ بناکتی، به کوشش جعفر شعار، چ ۲، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- بیانی، شیرین، (۱۳۷۱)، دین و دولت در ایران عهد مغول، تهران: دانشگاهی.
- تسف ولادیمیر، (۵۶۳۱) نظام اجتماعی مغول (فتودالیسم خانه به دوشی)، ترجمه شیرین بیانی، چ ۲، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- جوینی، عظاملک، (۱۳۷۱)، تاریخ جهانگشای جوینی، مقدمه، تصحیح و تعلیقات محمد قزوینی، تهران: هرمس.
- حسن پور، شکوفه و فیض الله بوشاسب (۱۳۹۶)، «بررسی تحلیلی تأثیر پیوند ایلخانان و دربار مرکزی مغول در مسئله جانشینی»، پژوهش‌های تاریخی، ش ۳۶.
- خواندمیر، غیاث الدین هماد الدین، (۱۳۵۳)، حبیب السیر، زیر نظر دبیر سیاقی، تهران: خیام.
- رضوی، ابوالفضل، (۱۳۹۶)، «جایگاه اشرافیت نظامی در ساختار سیاسی عصر ایلخانی»، جامعه شناسی تاریخی، دوره ۹، ش ۱.
- رضوی، ابوالفضل، (۱۳۸۸)، «هولاکو و شکست سیاست ایلخانان در جبهه شام»، تاریخ روابط خارجی، پاییز، ش ۴۰.
- ساندرز، ج.ج، (۱۳۹۰) تاریخ فتوحات مغول، ترجمه ابوالقاسم حالت، تهران: امیرکبیر.
- شبانکاره‌ای، محمدبن علی (۱۳۶۳)، مجمع الانساب، به کوشش هاشم محدث، تهران: امیرکبیر.
- فصیحی خوافی (۱۳۸۶)، مجمل فصیحی، تصحیح محسن ناجی نصرآبادی، تهران: اساطیر.
- کاشانی، ابوالقاسم و محمد عبدالله، (۱۳۴۶)، تاریخ الجایتو، به اهتمام مهین همبلی، چ ۳، تهران: علمی و فرهنگی.
- گروسه، رنه، (۱۳۶۸)، امپراطوری صحرانوردان، ترجمه عبدالحسین میکده، چ ۳، تهران: علمی و فرهنگی.
- لمبتون، آن. ک.اس، (۱۳۷۲)، تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران، ترجمه یعقوب آژند، تهران: نی.
- مستوفی، حمدالله، (۱۳۸۷) تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، چ ۴، تهران: امیرکبیر.
- منشی کرمانی، ناصر الدین (۱۳۶۹)، سمط العلی للحضرة العلیا (در تاریخ قراختایان کرمان)، تصحیح عباس اقبال کاشانی، چ ۲، تهران: انتشارات اساطیر.

| امرای نظامی مغول و بحران جانشینی در دوره ایلخانان | ۱۴۵

- میلانی، عبدالحسین، (۱۳۸۶)، «امیران مغول (نویانها) در مسائل شورایی عصر ایلخانان از مرگ هولاکو تا برآمدن غازان»، فصلنامه علمی و پژوهشی علوم انسانی دانشگاه الزهرا (س)، س ۱۷، ش ۶۵.
- نخجویی، محمد بن هندوشاه (۱۹۷۶ م)، دستور الکاتب فی تعیین المراتب، ج ۱ و ۲، مسکو، فرهنگستان علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان، انستیتوی ملل خاورمیانه و نزدیک، سعی و اهتمام علی اوغلی زاده.
- وصاف الحضرة، فضل الله ابن عبدالله شیرازی، (۱۳۳۸)، تاریخ و صاف الحضرة در احوال سلاطین مغول، تهران: افست رشديه.
- همدانی، رشیدالدین فضل الله (۱۳۷۳)، جامع التواریخ، به کوشش محمد روشن و مصطفی موسوی، تهران، البرز.
- همدانی، رشیدالدین فضل الله، (۱۳۸۸)، تاریخ مبارک غازانی، به سعی و اهتمام و تصحیح کارلیان، آبادان: پرسش.



Mongol Military Rulers and the Crisis of Succession in the Ilkhanate Era¹

*Ja'far Nouri; * Sajjad Karami***

Abstract

The issue of succession in the Ilkhanate era, under the influence of the authority and the influence of the Mongol military rulers and aristocracy, became a socio-political crisis. Reflection on the influence of the Mongol rulers on the issue of succession and the process of turning it into a socio-political crisis show that the increasing role of the Mongol military rulers in the issue of succession is a result of the socio-political and economic-military realities of this period. Accordingly, the greater our distance from the founding of the Ilkhans to their Muslim period, the smaller the role of the Mongol emirs and aristocracy in the issue of succession, and instead the role of the Iranian bureaucracy in the succession crisis increases. This study thus aimed to investigate and explain the same pattern and the various components involved in its formation and continuation. The hypothesis of this research is that from the establishment of the patriarchal government until the coming to power of Ghazan, military commanders played an important and irreplaceable role in the issue of succession. However, with the coming to power of Ghazan, the conversion of the Ilkhans to Islam, and the rise to power of the Iranian bureaucrats, the role of military commanders in the issue of succession diminished. The results of this study also show that the influence of the Mongol princes in turning the issue of succession into a crisis depended on complex and multiple factors, and with the change in the type of Mongol politics and government in Iran, the pattern of military princes' involvement in the issue of succession also changed.

Keywords: Ilkhans, the issue of succession, military commanders, Iranian bureaucrats, Mongol.

* Corresponding author: Assistant Professor, Department of Iranian Studies, Meybod University; Email: j.nouri@meybod.ac.ir

** MA in History of Islamic Iran; Email: karami2@yahoo.com

|Received:December 26, 2020;Accepted:May 15, 2021| DOI:10.29252/HSOW.5.3.125|